عارف اصفهانی ۸۶,۱۲,۲۰
ش.ر ۲۳


کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

بسم الله الرحمن الرحیم

تعالی شانه بحمد الله والمنه چونکه این مور ضعیف بجوار تقلید [illegible] چند مکتوبات ایراد
اختراع جمع نموده که طالبان این فن را بکار آید موسوم انشاء اختراع شد

الولد صاحب قبله حقیقی و کعبه تحقیقی قبله گاهی صاحب ام زاد الله عنایته
از کهترین فدویت اشتباه قاسم شاه بعد از تقبیلات بیغایات و تسلیمات
بلانهایات بالوف تحیات معروض ضمیر منیر بیضا نظیر محبت تخمیر گردانیده می آید
که مجاری حالات این سو لله الحمد بفضل رب العباد به نحو اصلح درگذر است امید واثق [illegible] جای
[illegible] نیز به نحو ابوجه احسن باشد و فرزند متقی گردیده که احوال حضرت
استماع با این کیفیت نرسیده موافقش بجز امور دنیوی امری دیگر سبب
ملازم که [illegible] کثیر [illegible] است بارسال رسل و رسایل [illegible] گردانند
باشند که سعادت کونین و دین مندرج است و بنده با شتغال علوم مشغول میباشد

ایضا به پدر نویسد خداوند نعمت قبله مکرم و معظم ولی نعم خدایگانی صاحب ام دام
اجلاله از اقل الناس فدوی با اختصاص خدمت آنکه قاسم شاه معروض
رای محبت اقتضا مینماید که این مور ضعیف از مدت مزید در موضع [illegible]
با شتغال علوم دینی ساعی و سرگرم میباشد و هیچ اخبار خیار از آنجناب
با این قلیل البضاعت نرسیده بر خلاف ماضیه آینده [illegible] دست داد ملاقات

دارند المباهات در بهین ازمنه اوقات بیاد آوری خط و خطوط شادات و سرور سبز فرمایند که مفاخرت هر دو این منطبق و منشرح دل حزین خواهند بود الشیخ محکم انجا عقیقا

گفتم والده صاحبه جلیله مخدره مستوره زنان عفیفه دوران دام ستره او ارکمترین عقیدت اشتباه قاسم شاه بعد از تعظیم صحت و تکریم پیوسته سو و خمیده اردکه حالات انجید و بفضل رب المجید بخیرات و خیرات ان

مجیده از درگاه الهی جانی و خواهان میباشم مخدومه ادام کریمه زمان حافظ دوران والده حمیده دام ظلها از کمترین فدویت گناه قاسم شاه بعد از کمترین زنک روضاعت استشهار بالوف انتظار مهر و زرای اکیر نمائی میدارد که این قلیل و ذلیل در تعلقه ... به تدریس علوم معقولات و منقولات شاغل و مشتغل میباشد صحاح مزاج خویش همه که الطاف انجائی بخیر ترقیم در آرند که تسکین دل حزین تواند بود و این احقر بعد از انقضای ایام عید اضحی تدمهوسی لزوم میمنت قدوم خواهد شد زیاده سایه لطف والده تا ادوار سرمد مبسوط باد سایه لطف والده از فضل حق باد دایم بر سر فرزندان

فرزند ارجمند بهره مند قره باصره مردمک دیده نور عین اقلام صاحب معین زاد الله عمره و برکاته بعد از دعا دیده بوسی و ...

قاسم شاه

ایام

ایام از مدت بعده مبرد رسید اربدک حظ از آن غره ناصیه بخت بیدار گردید در عین انتظاری مشتمل خلوصیت و خصوصیت تعلم و تعلیم معقول و منقول از اساتذه مضمنه فرکیه ترقیم قلم محبت رقم نموده بود در این اثنا چهره وصول آورد ایزد تعالی باین افکار و اذکار صبح و شام بلکه علی الدوام مستسعد داشته باشد و در اقران سرفراز گرداند و حافظ غفار از صرصر حوادث ناهنجار در کنف حمایت خود مامون و مصئون دارد و از علوم دینیه و معاملات دنیویه مستبصر دارند و در عقبی در زمره صالحین اجلین کاملین مرتفع نمایند بحرمت النون و الصاد

قبله صوری و معنوی کعبه ظاهری و باطنی استطیعا و نیاز مندان ... و ماوای مستمندان حضرت ولی نعمتی جیو ... مفارقت فرزندان ... مستمر باشند بعد از آرزوی قدمبوسی شریف که سر آمد مقاصد است ... فیض رای ... ... کرمست منقضی گشت کو ... خیریت ذات بابرکات ورود ... سواد ... و ... از سبب ... منقضی ... اطراف ... که خبر ... در ... انتظار لیل النهار ... شاه راه اخبار

به چار لاچار قاصد اجوره دار بخدمت کیمیا خاصیت فرستاده
رجا که خبر خیریت ذات والا صفات و کیفیت روزگار در ره غبار
آن حوالی زیب نگار قلم مشکین رقم فرمایند که طمانیت خاطر فاتر
درین منصور است زیاده سایه عالی مدام و مستدام باد بحرمت النبی
واله الامجاد عمو بصاحب محترم ذو المجد و الکرم معدن مروت
مخزن فتوت مجمع شفقت منبع علوم مرکز فهوم عمو
بصاحب ادام ظله الله عنایته از کهترین عقیدت اکتناه قا
سم شاه بعد از الاف الوف استدعای ترقی
جاه و ثروت و مکنت عزت سو و ضمیر دارد که جریان
احوال این سو الله بفضل رب العباد حسن کمال الوجوه بصحت
مندی و تنومندی در گذر است امید واثق که
از آن طرف نیز بدین عنوان توجه باشد و مدت
مدید و عهد بعید رو بامضا آورده که لذت صحت مواخ
خویشتن بنوک قلم نیاورده از چه رو تصور زیده آیا
راضی لاینده گر تا دست مواصلت کثیر المسرت به ترسیل
رسائل و رسایل این مشتاق اللقا کاموز زده

مختار

و مختار منیع موده باشد باقی ایام ترقی بکام باد برب العباد
بخدمت مخدوم محتشم قبله منعم و لینعم الوالد صاحب کرام دام برکاته
از عقیدت ارتقاء قاسم شاه بعد از نیاز بیش
و پرستش باقدام میرساند که کوائف معیشت بنده
تا این حال تحریر به اعظم نعمای الهی شکرانه صمدی است
یقین که از آن طرف بدینمنوال بوده باشد و از مدت
کثیره از سبب بعد مسافت مرور رسیده که هیچ
اطلاعی نرسیده مضی ما مضی آینده تا حصول قدمبوسی
بر فراز نامجات مو حقایق آن نواح یادوشاد فرموده باشند
که عین تفریح درین مندرج است زیاده سایه عنایت
و کرامت بر سر فرزندان مبسوط دارد بحرمت النون
ینبوع زمان معدن احیان کرم فرمای مستمندان مخدوم
دوران قطر استان زاد عنایتکم از احقر الناس فی
جهان الملم محمد عالم بعد از طی مراحل کلام بالوف التام
مبرز میدارد و کاین دامن گهر آن و جبهه مشتاق قدمبوسی بیانشم

بار برب العباد
قاسم شاه

الطاف و اعطاف نسیم منبع الجود والاحسان از شفقت
بعد از مراسم مودت و محبت خواهرست که مولوی شما مشتمل
حقائق پاکی نیکی و یکجهتی جهره وصول افروخت از زردی نوازش
بدست آمید و روند اخبار الطرفاها همیشه مفتوح دارند
که خورسندی درین میباشد زیاده عدو کم در ود و عمر کم
ممدود باد منبع فتوت مشاهیر مروت عشاهیر
عقیدت را استح الکلام و افصح الفهام فخرالمجد والکرام
صاحب علام و فخام فی زمرة الانام مجمع الخواص و العوام زاد
الله حشمته و جلالته بعد از ترسیل تواقل ادعیه زاکیه و اثنیه
موشح و موشح بمنصبه اعلان معضلا و مشروحا اظهار مینماید
ان الملوک اذا دخلوفی الارض افسدوها و تمهید قواعد
ریاست ممهد و مشید برین امر است که اثار تظلم از عجزه
و فقرا منفک و منحت سازد و ترحم طریقه ورزد که عند الله
ماجور و عند الناس مشکور درین مندرج و منجمد است
علی الخصوص فرقهٔ علما موضع مرحمت است باین ناطق اند

للعلم درجات و ثابت است بحدیث نبوی العلماء وارث
الانبیاء و فی هذا الازمنة لیس للعلماء وقار و لا انصار
سوی الله صاحب مهربانه فیض بخش فقیر ساته
پس لدیت داوره مانه چه سخاوت دی یه دوه رنګه بوددي
یل د دنیا دي هرچه سخاوت د خدای په نامه کاندي په عالم او په
مسکین او په عاجز دي رنګه خدای په فرقان کښ مرتبه د عالم
ده ویلي څمونګ په دین او په مذهب کښ رتبه د عالم ډیره
ده او په آئین ده لضار او ګښ بخشش په عالم نشته
جزه مختصره سمیه دلالت کاندي او واحده ډیره ملا
کاندي قبله صوری و کعبهٔ معنوی مقتدای ظاهری و باطنی
استظهار نیاز مندان ملجای و ماوای مستمندان
حضرت ولشعی جیوهموات بر مفارق فرزندان ظل
گستر باشند بعد از ادای اوراک قدم بوسی
شریف که سر آمد مقاصد است معروض میدارد
نیضر ای میکرد اند مدت متمادی منقضی گشته که بارقام

خیریت ذات با برکات در ربوده از آن سواد فراق
و مهناز لفرموهه از سبب مسافت بعید متنفسی از اطراف
نیامده که خبر بهایی رساند ازین ممر چشمان انتظار لیل النهار
نرگس وار در شاهراه اخبار دوچار لاچار قاصد اجوره دار
بخدمت کیمیا خاصیت فرستاده رجا که خبر خیریت ذات
والا صفات و کیفیت روزگار و رونمائی آن حوالی از سبب
نگار قلم مشکین رقم فرمایند که طمانینت خاطر فاتر درین
متصور است زیاده سایهٔ عالی مدام و مستدام
باد بحرمت النون والصاد سایه است کم مباد از سر ما
بدا الله ظلکم ابدا اگر از خدمتت دورم بدل بشرمندیکه دارم
چو قمری طوق در گردن نشان بندگی دارم قبلهٔ حاجات
و کعبهٔ مرادات پیشوای حقیقی و مقتدای تحقیقی قبله گاهی صاحب ام
زاد الله عنایته از بندهٔ شکسته بی اشتباه قاسم شاه بعد از
فلاح عقبی و دنیا صحیفه که تشریح آن تحت اقدام الوالدین
است بصد تلمیح و تصحیح التماس می نماید که این حقیر دور و مهجور
با قصور

بیرون تصور مدت امتداد انتظار خبر بیقراری و اضطراری کشیده
که خبر خیریت آن جانبین بخیف اثر و مضطر نرسیده این نسیان
و فراموشی از چه رو تصور دیده آید یا این دلبند نسیاً منسیاً
از خاطر عاطر گردیده کان لم یکن شیئا مذکورا یا هیچ مع استقلال
و اشتغال دنیوی در پیش شده مضی ما مضی مستقبل
کوالف من و عن و واقعات تعلقات آن نواح مع اخبار اخیار
خویش بنوک قلم آورده باشد که تسکین دل حزین این کمتر
و مضطر درین متصور است زیاده عدو کم مردود و عمر کم محمود باد
آرزو دارم که خاک آن قدم طوطیای چشم سازم دمبدم
ابعد الله عنکم کل آفة کنون الجمع فی حال الاضافة از اینجا
فراموشی محال است اما از آن جانب نمیدانم چه حال است
همشیره عطوفه را اوفه که عصمت ایشان در پرده صلاحیت
مسطور است دام عفتها از اقل العباد سلیمان شاه قاسم شاه بعد اشتیاق
بیحد معروض دارد که عهد بعید رو بانقضا آورده که فتوحات ترسل
و وسایل بر چهره این مشتاق مسدود است و ابواب

فتق و رتق وصل و عقد بر ذمهٔ مهجوران مفقود است بر خلاف یقین
متخیل گردید موج اشتیاق کاتلیه جوالی ز بلی اسباب مستبد دل بود
در بین امتداد از منه نه مکتوبی نه زبلینی جوالی بجز ترسیل آمد
که فرحت و بهجت مرزوق بشد المکتوب نصف الملاقات
الماضی لا یذکر فکر استقبال باید نمود که حرمت و رحمت را
منفک نمی‌سازد بهیت گلستان را یاد کردن عار نیست
ذرهٔ کاغذ بصد دینار نیست آن وقت کدام است که من روی تو بینم
آن وقت چه وقت است که یکجای نشینیم دعاهای که بر لب نارسیده
نوید فاستجبنا ها شنیده از مهر عدم جز فرحت اثر طاقت
طاق گشته بر قرطاس محبت اساس این نحیف را سر
فراز و اعزاز میفرموده باشند که تسکین خاطر اند و تمکین دین
متخیل است باقی ایام عمر در ترقی باد برب العباد شکوفهٔ زار
گلبن محبت گل گلاب عنایت بوستان عشاق
گلستان مشتاق ازهار حدیقه و فا ثمر دوحهٔ رضا
یار جانی یوسف ثانی ماه آیین حسن الدین دام اشفاقه

از مهجور

از مهجور و صحاب کالسمک فی الرمال اندوه ضمیر جام محمد نعیم خان
بعد از آتش فراق و نیران افتراق بدید از دلدار
چون طوطی منقار ثنای وجود میمنت اندود بقلم دو زبان
بیان نماید همواره تائیدات غیبی و تاکیدات لاریبی
شاملحال و تمامی حال آن نور باصرهٔ اقبال نور حدیقهٔ
حشمت باکمال گل دستهٔ بوستان لیاقت و ایالت
غنچهٔ نو شگفته گلستان جلالت و امارت عالیجاه
رفیع جایگاه عظمت نشان سردار صاحب
محمد عثمان خان دام اقباله باد بعد از گذارش آداب
واجب که رویهٔ شایسته و طریقهٔ بایستهٔ نمک
پروردگان خوان احسان و زله خوران مایدهٔ لطف
و امتنان است معروض میدارد که الحمد و الشکر که وارد
این جهات بر وفق تمنای خاطر است چو پای صحت
مزاج لطیف و عنصر شریف سموار از جناب رب
الارباب میخواستار بود

محمد عثمان خان

بحکم تم نویسید

...ران مروت معدن نافتوت بلبل شاخسار معانی واقف رمو

...ات حقانی حافظ کلام ربانی حکیم صاحب ام جبوراه الله عنایته درجات

...وحیاته از اقل العباد محمد عاکوب خاص فی الفدو الماس بعد از ادای ادا

...ع فراغت که الـ وصایب درجات الصاحب است بمنصه

اعلان میآرد که عبد اللطیف را مرض خشکی و بلغم سینه تنگ کرده است

بعضی اوقات سبق گفتن نمیتواند و بلغم سینه مضمن نشده است

از روی علو درجت و عنایت و مرحمت هرچه ادویه مناسب

حال بنظر عمیق دیده یا جلاب و غیره ادویات دافع مرض خفیف

نسخه موثر ترتیب و ترکیب ترحم فرمایند که عند الله ماجور و عند

الناس مشکور دیگر هر ادویات که قالع و قامع این مرض باشند

اشفاق فرمایند بیشتر خود الصاحب وحید عصر اند به برادر بزرگ

برادر عزیز القدر گرامی منش کرم شاه و غیره برادران بحفظ حافظ

حقیقی محفوظ باشند از جانب محبت انتباه قاسم شاه بعد از

دریافت ملاقات بهجت و مسرت علامات که متجاوز التحریر و التقریر

است مکشوف خاطر مودت ذخائر باد در ... بفضل و کرم

عبد اللطیف

کرم شاه

رب المعبود خريت غنچه مراد که طرفين حاصل و واصل لت و مدت
مزيد و عهد بعيد و امرار شهور و تکرار دهور بميان منقضي گشت که هيچ
از اخبار اخيار خويش و مقدمات معلومه اين بنده مشتاق را مطلع
نگردانيده مواقعش بجز اشتغال امور دنياوي امر ديگر مباد امر
که برخلاف گذشته تا دست داده ملاقات کيفيت و روئيداد انجامن
و عن بنوک قلم آورده بمصحوب آينده و رونده مرسل داشته باشد
که تسکين دل حزين درين تواند بود زياده خريت نصيب باد برب العباد
هو ستان را با کردن عادت ذره کاغذ بصد دينار نيست
به دست نولسد محب يکرنگ دوست با فرهنگ قمري گفتار تدرو
رفتار سنبل موي عنبر بوي فرشته خوي پري روي بادام چشم ابروي
هلال دلدار غمگسار ميان الهيار سلامت باشند بعد از نايره اشتياق
و سوخته سوزش افتراق و تپش دل بيطاق و حزن بيحد بهجرت
بيوثاق و تظلم زمانه بي وفاق منکشف ميدارد از آنروزيکه از
معانقت جسماني و ممانعت روحاني مهجور و مهجوروي صبور
و پر فتور افتاده ام خدا شاهد حال است که نه روز آرام و نه شب
آرام

آشام دارم در ورطه حراقت و غراقت و در لجه گرداب
اضطراب بي تاب مانده آيا کي باشد که ايام ملال و غلال
ازين ذليل بي دليل و ماه رمضان و خشکيت گلو و زبان
به عيد وصال مبدل گردد آن روز کدام است که من روي تو بينم
آن وقت چه وقت است که يکجائي نشينم ايام عيش و عشرت و کامراني
مستدام باد به خان نوير عاليجاه رفيع الجايگاه معلي بارگاه مقرب
بارگاه خان سمو المکان بلند عنوان عباس خان سلمه الله تعالي مصحوب
بي فلاح قاسم شاه بعد از ارتفاع مدارج اشتياق مالا يطاق و در [illegible]
ملاقات فرحت علامات که حدي و نهايتي ندارد مکشوف راي منيعت
ضياي ميدارد که جريان احوال اينجانب بعون عنايت الهي مستوجب حمد است
اميد که از آن طرف نيز بدين منوال بعجه باشد دارمان مديد و اعصار بعيد
با انصاف آورده اي از صحاح مزاج خويش و سوانح آنجا تعلم و توافقت
نشيم بياورده [illegible] عراقي [illegible] که نوشته مرسل داشته بود
[illegible] رسيده لازم که احوال سوانحات آن سواد بجز تسلسل دراز ند
که چشمان انتظار در شاه راه دوچار است تا ايام جمعيت بکام ما

عباس خان

بدولت نویسد

مشفق مشفقی محب رفیق درستخا عتیق بر عهد و میثاق
میان محمد عالم سلمه ربه از دعای حصول الاوقات بلا اشتباه قایم
شده مبروز ضمیر سنجنجل نظیر میگردانند که احوال اینجانب بحمد
ذو الجلال امید که از اطراف نیز بدینمنوال بوجه باشد مدت مدید
و عهد بعید بمیان گذشته که از احوال خیریت مآل آن مرکز خوبیها باین دیار
نرسیده الحال لابد گرایده تا دست داد ملاقات این مهجور را به بوزه
کاغذ یاد شاد میفرموده باشند که تسکین این مسکین درین تواند بود
زیاده عمر کم محدود دیار محب مخلص بابا میان نور خان سلمه از زمان
از سموت ... قاسم نور از سلام محبت التیام مشهود ... فیض ...
میگردانند که احوال اینجانب بعون عنایت الهی موجب حمد و شکر است
و خیریت آنمهربان از درگاه ایزد منان شب و روز جویان و خواهان
میباشم که آن مشفق را از صرصر حوادث روزگار بوقلمون در امان
و اما خود داشته باشند و خط و خطوط شما رسید بسیار خوش و خورسند
[illegible] و غم مهموم گردیده همیشه بخطوط ... [illegible]
که نشاط این مهجور در این تواند بود دوستان را یاد کردن [illegible]

قبله حقیقی و کعبه مجازی پیشوائی قوافل مقتدای رهروان اجل قبله گاهی
صاحبی ادام الله اجلاله از فرزند فلان بعد از ادای لوازم بندگی و سر
افکندگی مبروز رای فیض رسائی گردانیده می آید که جریان حالات
این سمات به خواتم و صحاح اعظم درگذرست و سلامتی آن ذات
بابرکات ستوده صفات از درگاه ایزد ذو الجلال فی الغدو و الآصال
سئول و مشغول میباشم که سایه عاطفت پایه آن وحید
زمان تا روز ابد بر سر فرزندان مبسوط داراد سایه ات کم مبادا از
سر ما بسط الله ظلکم ابدا آرزو دارم که خاک اقدام طوطیای چشم سازم
و مبدم کرم نیم لایق یاد آوری تو بماز عین عنایت نظر لطف کنند نگاه
منبع الفضایل مجمع الفواضل جامع معقول و منقول حاوی فروع
و اصول کاشف کنوز علوم روحانی واصف اسرار معانی آسمانی
صاحبی ادام الله مجاله از ... فلان بعد از تلهف و تأسف انهزام
از الخدام مقصرین باشند قاصرات الطرف اختکار و اعتذار
بجناب والا می آرم که جرایم و غرایم این احقر بذیل کرم عفو نمایند
الداعی بالخیر و العافیت را به تلمیس اقدام جسارت فرمایند ارباب

حاجتیم زبان سوال نیست که در حضرت کریم تقاضای حاجت
نیست قبلهٔ حاجات وکعبهٔ مرادات قبله گاهی صاحبی ادام زاد الله
اجلاله از صوب کمترین فرزندان وکهترین نیازمندان مدون
بعد از عجز وانکسار معروض میدارد که بهمه وجوه از نیجهت خیریت
وصحت وسلامتی اقبال از واحد حقیقی شب و روز مسئلت میدارم الهی
از هر حوادث روزگار در کنف حمایت ایزد غفار مامون
و مصئون دارا د بحرمت النون والصاد دیگر آنکه بنده در تعلیم
باشتغال خواندن خود مشغول میباشد بدرست هر آینده و رونده
خیر خیریت خویش هیچ روئداد آن سواد بنوک قلم آورده باشند
که تسکین دل حزین درین تواند بود ظلکم ممدود وعدوکم مردود
مرکز علوم ظاهری وباطنی مجموعهٔ فضایل استادی صاحبی ادام زید
اجلاله از مور ضعیف عبد اللطیف بعد از تبلیغ نیایش وکورنش
بصد تضرع وانکسار بمنصهٔ اعلان می آرد مرکز خطهٔ وحدت
وجوادت غواص بحر عرفان کاشف کنوز ربانی واقف
رموز سبحانی جان وساده نبوی منتصب طریقهٔ مصطفوی

مظهر

عبد اللطیف

مظهر مراتب سلاسل سلسلهٔ لاهوت متصرف رتبهٔ ناسوت
معطر مناقب جبروت وملکوت موضح اسرار حقانی
مترشح فیوضات لاریبی مورد ملهمات غیبی مرجع مسالک
صفائی ورعنائی صاحب کرامت والی ولایت اعنی
مولانا ناصحی ادام زادالله افضاله ونواله بعد از تلمیس استانه فیض
کاشانه وحواشی لثینان مشمومات جادهٔ سهیم
وطریق مستقیم بالوف ضراعت وسکانت مؤدی می
سازد که این مور ضعیف ونمل نحیف از حضیض مذلت عصیان
وحصین ضلالت نفسانی قلع فرمایند بذیل عاطفت رحمانی
مقطر ومعطر نمایند تو دستگیر شوای خضر پی خجسته که من
پیاده میروم وهمراها سواراناند تقبل منی ولاترد سوالی
اغثنی مرشدا آمد وبحالی من بیچارهٔ مسکین ومهجور فتاکه در
بیدای نفس محصور گذشته عمرم بی رهنمونی دلیل راه من شو چون
بدانی زیاده ظل رافت وعاطفت ومرحمت بر فرق دائم
بر متمکان ودر باشد کان مغلوس عصیان تا روز ابد دائم مستمر

تا نه بنگه صبح ابلق سوار گیتی نورد جهان است این حشمت و اقبال و ادهم
صولت و اجلال عالی جاه فلان در میدان زمان جولانگر است تا ابد از شش
گوشه زلف مطلوب سلام گلگونه افزای عارض معشوقه اسلام است
از روی ادراک مواصلت بسا مسرت بشارت است و اصحاب
مشکلات را میکردند که بلبل احوال در گلشن امانی در گل آمال
برشاخسار عشرت استماع نغمه سرایی است و صحبت عافیت بطوطی
طبایع الغالیه بهواء از درگاه اگه جبین [illegible] و خواهند میباشیم
که این توقع بفضل عامه خود [illegible] آنچه که به کمند [illegible] مقصود [illegible]
ممنون داشته بر دست حشمت متمکن داشته کامروای محتاجان
حاصل اداء امین یا رب العالمین بقیة المرام آنکه برخوردار اقبال
مسند شرف علیخان از مدت تعاقب [illegible] بوده اند برای
نوکری [illegible] اراده بخاطر میدارم آخر الامر [illegible] آنکه
آمده روانه خدمت بندگان [illegible] شرفیاب حضور فیض گنجور
خواهد شد امید که [illegible] بتوجه [illegible] در ماه [illegible] مقرر فرموده در
سلک نوکران خود در آورده [illegible] برخوردار [illegible]

مهر

[illegible] موجود باشند از [illegible] موصوفه [illegible] سلیقه
[illegible] بحضور [illegible] لقا [illegible] دریا [illegible] نخواهد آورد
[illegible] از زمین [illegible] آفتاب [illegible] روز بروز [illegible]
و در [illegible] سیادت پناه کمالات [illegible] سلاله خاندان نبوی [illegible]
[illegible] شاه [illegible] دام الله [illegible] گلدسته اسلام
که گل شکفته در گلشن اسلام است و [illegible] سلاسل [illegible]
است [illegible] انکه احوال [illegible] مقارن [illegible] مزاج
[illegible] ذات [illegible] صفات از جناب [illegible] خواسته می آید [illegible]
[illegible] که طایر روح [illegible] قالب [illegible] مجازی
شکسته [illegible] پرواز در جنت الفردوس رسیده بر شاخسار طوبی آرام گرفت
و [illegible] از [illegible] جدایی و گوناگون پریشانی [illegible]
بال [illegible] از تحریر [illegible] عاجز و قاصر [illegible]
[illegible] خیالات از بر [illegible] شربت فنا از کاسه ممات
چشیده است [illegible] چاره ندیده [illegible]
گردیده [illegible]

مهر مرتضوی

خود دارند و گذشتگان را القاب جزئیات گرند و پس از انها بدالاسا و دلبران
بر دارند طلاق نامه غرض ازین نوشته آنکه منکه فلان ولد فلان قوم فلان
ساکن ده فلان ام چونکه دختر فلان قبل ازین بمبادله مهر بنکاح صحیح شرعی آورده
بودم لکن او را بعلت مرض اندام مخصوصه برضا و رغبت طلاق داده
و مهر خود در گذشته هم طرفین راضی شدیم این چند سطور بطریق طلاق
نامه نوشته دادم که ثانی الحال سند صحیح شرعی باشد و کان ذلک
بمحضر من العدول و الثقات تحریر بتاریخ ۱۲ ماه صفر سنه ۱۲ گواه شد فلان

طلاق نامه منکه بنده درگاه مقوم بر نیوجه که بتاریخ ۱۰ ماه ربیع الاول منکوحه
زوجه صحیح خود را که مدت سی ۳۰ سال مابین خود گذرانیده بودم
الحال برضا و رغبت خود بلا جبر و اکراه طلاق دادم و مطلقه بسه طلاق بائن
کردم و از خود منفصل نمودم و بعد ازین ببیوتت آنرا بر خود حرام گردانیدم
و بعد انقضای عدت هر کسی را که شوهر میکند مختار است هیچ دخل و غرض
مرا نیست و نخواهد شد این چند سطور بطریق طلاق نامه نوشته دادم
که ثانیا الحال سند شرعی بعمل باشد و کان ذلک بمحضر من العدول
والثقات تحریر ۱۲ شهر ربیع الاول ۱۲... باستاد نوید منبع علوم و
جائی مرکز فیوض ... جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول
فضائل و کمائل پناه حقایق و معارف آگاه استادی مولائی

طلاق نامه

۱۲ شهر ربیع الاول ۱۲۸۱

عظامی

عظامی کرامی صاحب احترام زید اجلاله و افضاله از کمترین تلامذه و کمترین شا
گردان بی اشتباه قاسم بعد از تضرع و انکسار بتصدیع عجز و افتقار
معروض میدارد که این تلمیذ و خادم دیرینه از تلمیذ اقدام این مستهام
بانقضای تمادی ایام و موانع از ما شدید و الاستقام محروم
مانده و ازان جناب فیض ارتکاب بعاطفت نامه این قلیل
البضاعت ممتاز و سرفراز نگردیده از جزع بسیار و فزع
بی شمار لیل النهار مومس و مشوش میباشم که
کدام وقت بقدمبوسی ذات اقدس و صفات مقدس مشرف
خواهم شد و از طوالت کلام که مقتضی کلالت و ملالت بود
اندیشه نموده باختصار انجامید زیاده عمر کم طویل و عدو کم ذلیل بسب دار الفرار
بیت ... نیر اقبال و طایر اجلال اعلاه حشمت و بسالت انتباه شوکت و دولت
آگاه دیوان صاحب ساون مل جیو زید شوکته و حشمته ذره
بی اشتباه قاسم بعد از ابراز نیایش و ستایش معروض
میدارد که چند قطعات زمین برای مدد معاش از حکام سلف
بعیال و اطفال این بینوا معاف و مرفوع القلم بود در حکومت آن معد

هیچ و کرم مسدود شد لقمه نان از لب عجزه و مساکین افتاده
کام بدر رفت بدرجه فلاکت و هلاکت رسیده رند قوت لایموت
بی کسب و بی هنران همین اذوقه بود قریب دو سال شد که مفلوک و مهلوک
شده‌اند لهذا التجا بدربار والا دستگاه معلی آوردیم که چشمه لطف و عطف
است که قطعات مذبوره بدستور سابق بجز اجرا درآید که عیال
و طفلان بیچارگان از ورطه هلاکت استخلاص یابد و بدعای دولت ابد
اشتغال نماید بموجب گفته چون خدا داد ترا حشمت جاه حشمی
میتوان کرد بهر خسته نگاه کرمی تا توانی حاجت محتاج برار یا بدمی
یا درمی یا قلمی یا قدمی ماجرای این کارخانه عصر و شکوری این بینوایان
درین تواند بود هیچ بعید از حسن اخلاق آن والی ملک نیست که تشنگان
فلاکت زدگان بلب نان رسد واجب بود عرض نمود کوکب دولت
و ابهت در ارتقا و اقتضا باد به مرشد نویسد رایج المسترشدین
الحج المقتدین دراصل ریاض متاخرین متواصل حدایق لاحقین مرشدی
امجدی اکرمی زاد الله جلاله بعد از تشریح ما فی الضمیر بالوف نیاز و داعجاز العبود
قرطاس بی اساس این کثیف نحیف بی اشتباه قاسم شاه لجس
ادام ظله

ادام [illegible] دلیل اخلاص اکثیر ارزومره خدا امان بی سامانی فی الوجود
والمناسبی محروم مانده بکرور تاسف میباشد که کلمه و وقت بقدبلی
مبارک ملحوظ و ملاحظه منظور نشده بمسامحت احقر که درین حین سالی کنیز
بمنزل امراد رسید یکی بازو [illegible] لطفیل مرشد مطلق خود جهت شیر یادی
ایام الفضال نصیحه [illegible] بحرمت النعم والصاد به مرید نویسد
مریدی اشتباه محب با اکتناه میاشخان شاه سلمه الله تعالی بعد از
دعای سحری بمنصه شهود می‌آورید که کیفیت نامه اخلاص شمامه
محتوی بر اصناف حقایق خود حصول نموده بود و در حین نگرانی بهجره و وصول
آورد تلذذ روحانی محصل گردید و بر تحریر دراعی بالخیر مفهوم گردیدان شاء
الله العزیز در اندک مدت پیش خود طلب خواهم نمود مجانقیچیها
مفصلا خواهد انجامید و لاهم را انجاطر خطر راه نمیدهد از وسواس
شیطانی و اغوای نفسانی بیمن فضل سبحانی محفوظ و مصون
خواهد شد زیاده الله معکم اینما کنتم بمودت نویسد گل گلزار
معانی بلبل شاخسار نکته دانی مشفقی شفیق حمید
خلیق اغنی ملاذ محبان معظم مکرم جناب قاضی صاحب قاضی فتح محمد

قاضی فتح محمد

بیستهن کوندل دام الله اشفاقکم از بنده محمد [illegible] در
افتاده بهاء الدین بعد از آرزوی حصول دیدار فرحت
آثار که زیاده از حد و عد است واضح رای عالی متعالی باد
[illegible] بجز له قریاد لصوبه [illegible] در پی عاید
شود دلم طعنه واقف نیست از احوال ما که [illegible]
دشنام میگوید میاد دنبال ما بد دوست میتوان فقط
[illegible] و [illegible] کفایت و اخلاص و خلاصه ظواهر یکجهتی و اختصاص محرمی و مودت
[illegible] شفقت و مرحمت التیام [illegible] عین [illegible] فضل الدین مجموعه [illegible]
[illegible] محمد عبد الرزاق و سعادت [illegible] الطوار ملک [illegible] دار [illegible]
[illegible] تبلیغ [illegible]
سلام [illegible] علیه السلام و [illegible] بعث [illegible]
[illegible] مراتب ارقام فیض انتظام مرسوله [illegible]
خواهند [illegible]
[illegible] در محل تعلیق انداخت امروز [illegible] طلب [illegible]
[illegible] ضعف [illegible] و عدم [illegible] مخطوط [illegible]

الخ

اگر خدای تو ای حال ناتوان رو تو ای و روان ضعف انسان رو [illegible]
[illegible] دل [illegible] ملتفت [illegible] فواید [illegible] خاطر شریف عنصر لطیف
جمع [illegible] و در صورت تعجیل [illegible] خداوند منظور [illegible] انتظام [illegible]
[illegible] رب العباد تحریر روز [illegible] ۱۲
[illegible] اشهد ان لا اله الا الله [illegible]
همواره کوکب دریای کرامت گوهر قلزم معرفت در [illegible] شریعت و نجابت [illegible]
لاهوت [illegible] ناسوت [illegible] ملکوت [illegible]
جبروت صاحب والا مناصب و اعلا مناقب دام کرامته و ولایته از [illegible] کشف
بصد تضرع و انکسار با لوف عجز و افتقار آستانه کرامت [illegible]
بوسیدن [illegible] عرض [illegible] ازین قبیل البضاعت [illegible]
اشتیاق دید از فایض الانوار لایعد و لایحصی [illegible] لکن از [illegible] تن و ضعف بدن
[illegible] قدم [illegible] آن حضرت والی ولایت [illegible]
السرور حضور نزدیک [illegible] و این [illegible] از کثرت [illegible]
از [illegible] سحری امیدوار است [illegible] عوارض [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

ها درمیکه از شعشعهٔ شعاع شمس همیشه فلک تابان باد و سیارهٔ مهر نمایان محور شمائم
و قطر نمائیه در حرکت است ارتقاء مدارج عالیهٔ آن کریم نهاد و شجاع ادا
مهربان صاحب مهربان حسین شاه چه در اعتلا و ارتفاع باد بعد از تحرک قلم بی‌جنبان تعارف
و توصیف آن وحید عصر و علامهٔ دهر در حیطهٔ قرطاس نمی‌گنجد لهذا اقدام مطلب
پردازی نمودم تحریر و تقریر از حمایت آن ماهر اعصار بر دو قاصر و خاسر اما شمهٔ
قلیلی در محل بتیان می‌آید که محاسن دنیوی و اخروی در آن وجود فائض الجود
موجود اند و بنده دعاگوی بی ریب و ریا اشتیاق تا شاد شدم بعد از ارسال الهام نامه
و الکاریم پیوسته نمیشه اعلام نمی‌کرد قلم می‌آرد که مدت بعید رو بانقضا
آورده که گاهی یک حرف قرطاس سپاس این مور ضعیف یاد نفرموده اند
از گوشهٔ خاطر دریا مقاطر محو و منفسخ نموده اند امید از آن عاطفت
و لطافت عیان چنین می‌باشد که گاهی احیاناً و تبرعاً به ذهن مبارک
مودت یاد آور باشند و به مکتوب بهجت اسلوب منبسط و منشرح گردانیده
باشند که عین ذره پروری است گرچه نیم لایق یاد آوری تو بجاز علی عنا
بیت نظر لطف کمی نگاه زیاده تا اندر اسپی ایام بی ربابا توسن
مرام رام باد بخدمت برادر اقبال توامان سعد الدوله
حفظه الله تعالی بعد از شرح شوق ملاقات بهجت علامات
مشروح تو لند بوده غنچه‌ها خبر تهای جانبین بفضل کرده کار محفوظ
چون چند گرانست مرات متضمن احوالات صحت و عافیات
و چگونگی کوایفات این ناحیات و مطالبات و مقاصد آمولوما

[illegible]

بعوض قلم جواهر رقم در آورده ترسیل خدمت گردید اما افسوس که از
سبب رعنائی ایام شباب و حسن جوانی و بهار گلزار زندگانی و هنگام
رعنائی کمال عیش و کامرانی و باعث جالش حکمرانی جواب سلام صیغه
سلام اینجانب ایشان در محل تعویق و التوا و بامردم پهلو نشین
ایشان بسبب مخالفت ما ایشان از اجتماع و اغوای خفتند که عنقریب
ارباب غرض در محفل ایشان بار و در مهمات امورات مرجوعه اقتدار یافته
مانع پیشرفت امور نزدیک و دور خواهد شد بهتر که ابدا آنها دیگری یا
موافق دارند اخا ظاهر صورت فضل خدا الکار اگر خدا یار و مددگار ما است
پس هیچ نوکری و چاکری نیست

برای محبت دشمنی و دنیاو

صدیق	یا قهار	یا قاهر	یا قهور	علي
یا دردائیل	جبرائیل	علي	عزرائیل	یا رازق
یا مسططائیل	حسین	۵ محمد	فاطمه ۲	یا رزاق
یا ذکرائیل	اسرافیل	حسن	میکائیل	یا رزاق
عثمان	۱٦۹۱	۹۱٦	۹۱٦	فاروق

برای بیت سیوم یا چهارم ابلیس فرعون ها ها شیطان نوشته

کند بسوزاند خلاینده بخورد ۱۲

برای بیت سیوم و چهارم این نامها بر بازو [illegible]

در دست نوشته کند محمد ابابکر صدیق عمر بن خطاب عثمان حیدر

جبرائیل میکائیل عزرائیل اسرافیل ۱۲ [illegible] ستاده

نمیشود هفت دفعه شمعی نوشته بر شاخ بسته کنند ۱۲

برای [illegible] سه دفعه

بر سنگ ریزه خود کف کند با همراه دیگران خلط کند دل برآید [illegible]

فقد [illegible] القوم [illegible] ۱۲

برای ناف

مخلص	مخلص	مخلص

برای [illegible]

افیون مشک عود سهاگه سندور اطریق

۱ تولہ ۱۰ تولہ ٦ [illegible] ۱ تولہ

نیم آب لیمو

نیم [illegible] گولی کرده

نامهائي اعداد شمار یکشنبه

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ي	ک	ل	م	ن
۱	۲	۳	۴	۵	٦	۷	۸	۹	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰
							۱	۲	۳	٦	۲	۵	۱

س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث
٦۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰
			٦	۲	۴	٦	۱	۳

خ	ذ	ض	ظ	غ
٦۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰
۵	۵	۲	۳	٦

یکشنبه آبي چهارم آسمان

دوشنبه آتشي اعلا [illegible] اول

سه شنبه آتشي

چهارشنبه خاکي اعلا خاکی چهارم آسمان ستاره عطارد ۱۲

پنجشنبه خاکي ستاره [illegible] فلک ششم آسمان

جمعه بادي اعلا بادي

شنبه بادي ستاره هفتم

یکشنبه

میقاطور نام دیو سفید رنگ ساکن کناره آب

دوشنبه

نام مرجون دیو [illegible] دارد [illegible] ساکن در [illegible]

سه شنبه

نام دیو طیر البرق [illegible] رنگ [illegible] شکل مرغ دارد یا کهنه قبر یا درخت یا خانه خالي

[illegible]

نام دیو چهارون رنگ سرخ دارد ساکن کهنه قبر دارد ۱۲

چهارشنبه

نام دیو مزقوب زرد رنگ ساکن غسل خانه دارد ۱۲

[illegible]

پنجشنبه

نام دیو افت زرد رنگ دارد ساکن کناره کوچه خالي [illegible] چهار [illegible]

[illegible] زر جوب ۷ بار

[illegible] زرد نام خدا ۱۲

جمعه

نام دیو جاوش سفید مانند برنج رنگ دارد ساکن جنگل بیرون قریه دارد ۱۲

دفع عدو

لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین ۱۲ الشب بروز یکشنبه یازده دفعه بخوانند بعد از آن هفت روز هر وقت هفت بار بخوانند کفایت کند الطاف دشمن

ان ولی الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم کمک آدم کرده بمال در آدم کرده با ... بخوانند

برای زبان بندی جابر الا اعوذ بکلمات الله التامات کلها من شر ما خلق ... یازده صد و یک بار بخوانند بعد از ۵ وقت عصر بعد خوانده باشد زبان ... بسته شود

مبایعه نامه

در تاریخ بیست و چهارم شهر رجب المرجب سنه ۸۲ یکهزار و دو صد هشتاد و دو بود که اقرار نمود صحیح شرعی نمود نجم الدین بن قطب الدین خان جوار اقرار نموده شرعاً برینوجه که فروخت بیع بات بتات قطعی لازمی شرعی بهمه ... ولد ... قوم افغان ... یکدر خانه مشتمل یک در حجره و یک ... مسقفه مجموعه چوب پوش بعمارت پخته و خام که واقع است در ملاحی توله علاقه ... ضلع ... اول بندی مع سه دیوار متعلقه اش حق و ملک زر خرید خود محدود است باین حدود دار بعه شرقاً پیوسته است بخانه محمد حنیف خباز و غرباً متصل است بخانه نور محمد حجام و جنوباً پیوسته است بکوچه نافذه و منه الباب و شمالاً ملحق است بمسجد محمد شریف ... فواصل در کل حدود و علامات آن ظاهر است بجمیع حقوق و مرافق اش بکل قلیل و کثیر و ما یضاف و ینسب الیها بمقابله مبلغ چهل روپیه ... که نصف آن مبلغ بیست روپیه سکه موصوفه است ... تمام و کمال از تسلیم مشتری مذکور گرفته قبض و اخذ شرعی نمود و خرید مشتری مذکور مبیعه مذکوره را از بایع مذکور مع التقابض فی البدلین من الجانبین و مقر مذکور از دعوی و کذب و فساد آن و غبن فاحش و عدم وصول ثمن و تمامی منع جواز البیع درین اقرار خود ابرائی عام و تام نمود و مقر له قبول ابرای وی کرد و کان ذلک بحضر من العدول و الثقات فقط المرقوم ۱۳ ماه کاتک سمت ۱۹۲۱

در بیع جایز

در تاریخ چهاردهم شهر جمادی الاول سنه ۱۳۴۱ یکهزار و سه صد و چهل و
یک بود که اقرار معتبر صحیح شرعی نمود غلام رسول بن شاه قبول بن شاه ر...
قوم آوان حاجی جوان اقراره شرعاً بر نیوجه که فروخت به بیع صحیح جایز شرعی
بنظام الدین بن امام الدین قوم فلان همگی و تمامی موازی چهار جریب زمین
از حصه زمینداری خود قابل زراعت که واقع است در قریه حاجی شاه
علاقه اتک ضلع راول پندی و محدود است با نجدود اربعه شرقاً
متصل است به پته غلام علی بن نظام علی و غرباً ملحق است بزمین گلاب شاه
وجنوباً ملصق است بزمین محمد بخش و شمالاً ملحق است بسرک بادشاهی
فواصل در کل حدود و علامات آن ظاهر است بجمیع حقوق و مرافقش بکل
قلیل و کثیر هو فیها او منها بمقابله مبلغ هشتاد روپیه ضرب چهره شاهی
که نصف آن مبلغ چهل روپیه سکه موصوفه بوجه باشد تمام و کمال از
تسلیم مشتری مذکور گرفته قبض و اخذ شرعی نمود و اذن بانتفاع کرد
و خرید مشتری مذکور مبیعه مذکوره را از بایع مذکور مع التقابض فی البدلین
من الجانبین و مقر مذکور وعده لازم الوفا نمود که هر گاه بایع مذکور مثل
ثمن مسطور بمن رسانید مبیعه مذکوره را بوی تسلیم نمایم و کان
ذلک بحضر من العدول و الثقات المرقوم ۱۳ ماه اسوج ۱۹۸۱ مطابق
۲۷ اکتوبر سنه ۱۹

بیع داد

بتاریخ چهارم شهر جمادی الاخر سنه ۱۳۴۱ یکهزار و سه صد و چهل و یک بود
که اقرار معتبر صحیح شرعی نمودند محمد خان اسلم و لنب خود نور خان و محمد زمان ابنان
محمد عثمان و امیر حیدر زمان قوم فلان حاجی جوان اقرار بها شرعاً بر نیوجه که
فروختند به بیع بات بتات قطعی لازم شرعی بتراب علی بن چراغ علی
قوم فلان همگی و تمامی موازی چهار بیگه اراضی قابل زراعت متروکه
موروثه پدری که واقع است در قریه ملا منصور علاقه اتک ضلع راولپندی
و محدود است با نجدود اربعه شرقاً پیوسته است براه عامه سرک بادشاهی
و غرباً پیوسته است بزمین ملا فضل و جنوباً پیوسته است به پته نیاز علی
و شمالاً پیوسته است بدامن کوه فواصل در کل حدود و علامات آن ظاهر
است بجمیع حقوق و مرافقش بکل قلیل و کثیر هو فیها او منها بمقابله
مبلغ یکصد و شصت روپیه ضرب چهره شاهی که نصف آن مبلغ
هشتاد روپیه سکه موصوفه میشود تمام و کمال از تسلیم مشتری مذکور
گرفته قبض و اخذ شرعی نمودند و خرید مشتری مذکور مبیعه مذکوره را از بایع
مذکوران مع التقابض فی البدلین من الجانبین و مقر مذکوران
اقرار از کذب و فساد آن و غبن فاحش و عدم وصول ثمن در این
اقرار خود ابرای عام و تام نمودند و مبر الهم قبول ابرای آن کرد
و کان ذلک بحضر من العدول و الثقات فقط المرقوم ۲۳ ماه کاتک ۱۹۸۱

غرض ازین نوشته آنکه منکه فلان ولد فلان قوم فلان ساکنهٔ
فلان ام چونکه دختر فلان را بمبادله اینقدر مهر بنکاح صحیح و شرعی آورده
بودم الکنون او را العلت مرض نداشتم مخصوص برضا و رغبت
دادم و مهر را الجا پزیده ام طرفین راضی شدیم این چند سطور
طلاق نامه نوشته دادم که ثانی الحال سند صحیح شرعی باشد و کان ذلک
بمحضر من العدول و الثقات محرره ۱۲ ماه صفر ۱۲

والده کریمه را دو دفعه عطوفه خدیجه عصر علیه دهر که موسوم جلیل در کنف
مکنوف است عمره و ستره بر تفارق مولودان مستظل باشند بعد
انهاء استقدام ترسیم مراسم عبودیت و تکریم مکارم حسنات
و خلاصهٔ مقاصد اخروی است بر وفور ای منقبت جنابی دیگر دارند

همواره کوکب درج بختیاری لوای تاج شاهنشاهی محور دایره استعمال
قطب مرکز ارادت تحتانی مسلم بر ارائک خواقین و سلاطین باد

عالیجاه رفیع جایگاه مودت و موالات نشان قلندر خان و عبدالله خان برادرم و داد
از خیر خواه نیکخواه بعد از سلام و اشتیاق ملاقات مسرت آیات
مشهود باد که مفاوضه سامی و ملاطفه گرامی که محتوی از هرگونه اطلاع بود
رسید از وصول آن سر افتخار این نیازمند را از فلک دوار گذرانیده
هزاران سر در دفتر درنیمه آفرین بر آن احسان آن هم
و مبغی که سابق دیدار خود را از مضمونات محفظه
که تا این یگانگان معمور است و مبنی است

عم ا عم عماں ا عماں ے ا لو ا للم حم ا حم ے ا ے
ہم ا کہ ہے ا ے لو ا لو ع ا ع عم ۲ عماں
عماں ۲ لم ے ۲ ے للو ۲ مے حم ۲ ع ے ۲ ع
ہو ۲ ہے ۲ ے ۲ لو ۲ ہے ع ۴
عم ۳ ے عماں ۳ ے ے ۳ لو للو ۳ ع حم ۳ ع
ے ۳ ہے ہو ۳ ا ع ے ۳ لل ع لو ۳ ہو ع
۳ ے عم ۴ للو عماں ے ے ۳ ع للو ۴ ع
حم ۴ ع ے ۴ لو ع ہو للو ہے ۴ ع ے
لو ۴ ے ع ۴ لل ع عم ۵ حم عماں ۵ ع
ع ۵ ع للو ۵ ع حم ۵ ع ے ۵ ہو ۵
ے ۵ لل لو ۵ لل ع ۵ ع ۵
عم ۶ ے عماں ۶ ع ے ۶ ع للعم ۶
لل ع حم ۶ ے ۶ ے ہو ۶
ع ۶ ے ع لل ع ۶ ع ۶
ہو عم ۷ لل ع ۷ ے ۷ الو ۷

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم ترتیب نوشتن تعویزات جنها انّ اللّه هُوَ الرَّزّاقُ
ذُو القُوَّةِ المَتِین اول این آیه شریفه در شب جمعه یکهزار و یکبار بخواند بعده در پس
هر نماز یکصد و یکبار بخواند تا شب جمعه دیگر بعده باز در ان شب جمعه یکهزار و یکبار بخواند
بعده باز در پس هر نماز یکصد و یکبار بخواند تا شب جمعه دیگر بعده باز در ان شب جمعه
یکهزار و یکبار بخواند دوم آنکه مدة یکماه یکی ازین سه حضرات در پس هر نماز یک
و صد بار یا یک چهل بار یا یک بیست بار بخواند که تا پخته شود و این تعویزات
را بر لوح بباید نوشت که تا پخته شود و در وقت رفتن بطرف جن واله این آیه شریفه
بمعه چهار قل بخواند که جن غلبه نکند و آیه اینست حَسْبِیَ اللّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَیهِ تَوَكَّلْتُ
وَهُوَ رَبُّ العَرْشِ العَظِیم هرگاه که ببندد جن واله رفته کثوره را آورده و این کلام که نقش
خاتم سلیمان بن داود علیهما السلام است بطریقه حلقه در میان کثوره نوشته کنند و حفرا
را خوانده بر کارد کف کنند و کثوره بران کارد بزنند و بر روی جن واله هم کف کنند
و کرد اگرد هم کف باید کرد و لیکن اول یازده بار یا حافظ یا حفیظ بخواند و بر کارد
کف کنند بعده خط بران کارد گرداگرد جن واله بکشد مگر قدری راه باقی باید کرد برای آنکه جن
بران راه در خل میشود هرگاه که تمام شد و هم داخل شد بعده باز آن حصار یازده بار
خوانده و بر کارد کف کنند و خط بران راه باید کشید و در وقت حاضر کردن پری یا جن

سر لقیه عینا این اسمی انوشته در دست جن واله بعد ازآنکه بعد استماع اینست بسم الله الرحمن الرحیم

وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل یا بدوح یا بدوح یا نور یا نور یا سبحان

یا علی یا عظیم سپریان باین عمل حاضر خواهد شد واگر باین عمل حاضر نشده

بوده حضرات خوانده واین دائره را نوشته در دست جن واله داده که نظر

بکند ودایره اینست

٦	٨	۴٩	٩٦
٥	٨	۴٩	٩٣
٥	٤	۴٩	٩٣
٦	٦	۴٩	٩٦

واین دایره نوشته با آن گرفته

٥ ماملک ٥
٦ ٦ ٥

بعده دایره آینده دو عدد نوشته یک تعویز را با خزانه ملی انگشت خنصر دست

چپ نهاده و زور بکند ویک تعویز را بالای سر جن واله نهاده و زور کند

برای آنکه راست و دروغ جن واله معلوم شود و دیگر سپریان هم دروغ نشود هم

گفت دایره اینست

عبد الرحیم	عبد الکریم
عبد الرشید	عبد الجلیل

باین عمل عاجز خواهد شد واگر باین عمل عاجز

نشده و سخن نکرده این بلته نوشته در لته نیل پیچیده در بینی دود کند بلته اینست

علیقاً ملیقاً یلیقاً تلیقاً هرموان هرموان واگر باین عمل هم سخن نکرده این

بلته را دو عدد نوشته در لته نیل پیچیده در بینی دود کند و بلته اینست علیقاً

ملیقاً خالقاً مخلوقاً انت تعلم ما فی قلوبهم ملیقاً باین عمل سخن خواهد کرد واگر باین عمل

هم سخن نکرد باز هفت دانه فلفل سفید بیارد و باین کلمات هر یک [illegible] را دم کند و به

دانه

دانه هفت بار بخواند بعده فلفل را ساییده بمیل در چشم جنی بکشد گویا شود

و عاجز گردد کلمات اینست بلسانکم کالکم بلسانکم بحق خاتم سلیمان بن داود علیه السلام

واگر باین عمل هم سخن نکرده و عاجز نگشته و بسیار سخت باشد آن دایره هر دو

ماملک را نوشته و در آب غوطه داده و با آتش گرم کند این عمل چند بار باید که عاجز

خواهد شد واگر باین عمل عاجز نشده و بسیار سخت باشد این نقش را نوشته

وکارد در حرف ه نهاده و زور کند و نقش اینست ههه عاجز

خواهد شد واگر باین عمل عاجز نشده و بسیار سرکشی کرده بود این دایره را

نوشته و ریزه ریزه کرده و در دایره ماملک که رقم خواهد شد انداخته و در انگشتان

خود بمالد عاجز و ذلیل گردد و دایره اینست

	٧	١	
٥	لم	لم	١
٦	١٣	١٣	١
	٢	٢	

واگر باین عمل هم عاجز نشده باز پنج

آینه در میم ماملک که مرقوم شده خواهند

نهند هرگاه که سپریان حاضر شده

و عاجز گردیده و در دایره دخل میکنند این کلمات را بخواند ضرور است

سیحون جیحون میحون اربعون ادخل فی هذه الدائرة بحق خاتم سلیمان بن داود علیه السلام

و دایره برای دخول سپریان که مسلمانان بود اینست

و دایره برای دخول سپریان که کافران بود اینست

فرعون	فرعون	فرعون	فرعون
فرعون	فرعون		فرعون
فرعون	فرعون	فرعون	فرعون
فرعون	فرعون	فرعون	فرعون

الوام	الوام	الوام	الوام
الوام	الوام		الوام
الوام	الوام	الوام	الوام
الوام	الوام	الوام	الوام

ودایره برای دخول سپریان هر قوم که کافران بود

یا مسلمانان اینست

از آدمی خارج شده ... پس این تعویذ در گلوی او ببندد دیگر

دار نزد جندار رود این تعویذ را نوشته بغربیند که در گلو بندد دفع شود بسم الله الرحمن الرحیم اولاً ع [illegible]

یا الله و دیگر این پلیته را نوشته جندار را دود کنند دفع شود دائره اینست

لا اله الا الله

ابوبکر صدیق

و اگر جن در استخوان بود و ظاهر نشود این تعویذ را نوشته و پلیته کرده در پیش جندار در چراغ بسوزانند که ظاهر گردد دائره اینست

۸	۱	۶
۳	۵	۷
۴	۹	۲

و اگر جن در استخوان کودک ظهور نکند این تعویذ چهار عدد نوشته شسته غوده در شیر خوردن دهد و یک عدد در گلوی او ببندد اینست

یا ستار	یا ستار	یا ستار
یا ستار	یا ستار	یا ستار
یا ستار	یا ستار	یا ستار
یا ستار	یا ستار	یا ستار

دیگر این دائره از برای حاضر کردن پریان نوشته کنند در پیش جندار کسی نگرد و باید هرگاه که جن حاضر شد قبله نگرد ... خود ... عاجز نشده پس دائره زیرین را قطع کنند در آتش بسوزانند و دائره بالا را بر سر جندار نهاده زور دهد عاجز خواهد شد و اگر باین هم عاجز نشده بوده دائره بالا را هم سوخته کنند که عاجز شود و دائره اینست

۹	۶	۱۴	۲
۴	۱۴	۶	۸
۹	۸	۴	۱۴
۱۴	۲	۸	۶

و اگر این دائره برای حاضر [illegible]

[illegible]

اسم جن معلوم باید کرد هرگاه که اسم معلوم شد این دائره باین طور نوشته کنند و یازده بار یا بدوح بخوانند و بر سر کارد دم کنند پس کارد در اسم جن نهاده و زور دهد که عاجز شود و دائره اینست

اسم جن

اسم احد البوین

اسم خود

و اگر پریان بسیار سرکشی [کنند] و اسم جن معلوم شده این دائره باین طور نوشته کنند و یازده بار یا بدوح بخوانند و بر سر کارد دم کنند پس کارد را در ... نهاده زور کنند و اگر کارد ... بازخواست بجکم ... عاجز گردد پس در دائره داخل گردانند ...

گفته بود که دائره مامک رقم خواهر شد آن اینست و دائره این بود

جگدیس

مکدیس

اسم خود

واگر پریان بسیار سرکشی کرده و در تصرف نیامده و یا ظاهر شده باشند
این دایره باین طور بعد نوشته یک در مشت خود گرفته و دیگر در پیش
جن واله گرفته و از خواهد گرفت و سرکشی نتواند کرد و اگر باز مقبوض نگشته
آن دایره که در پیش جن واله گرفته بود آنرا در اندک آب شسته و آن آب
بمیل در چشم جن واله بکشد و اگر باقی مانده آن آب بروی او بپندازد
که تر شود و دایره اینست



این دو تعویذ مرقوم شده بحساب ابجد است یعنی اعداد را باید که در اسم خود و اسم جن طرح نه کنند پس اگر خویند غالب آمده صاحب اختیار است که هر یک ازین هر دو تعویذ نوشته میکنند پس بعد از نوشتن تعویذ را در انگشتان خود بمالد و بطرف جن اندازد و جن پژمرده گردد و اگر غالب بدینجاب

مستقول		
۸۲ ۳۴	۷۷ ۳۴	۸[illegible] ۳۴
۸۳ ۲۴	۸۱ ۳۴	۷۹ ۳۴
۷۸ ۳۴		۸۰ ۳۴

الحق — ول — الملک

۱۲۵۱۵

۱۲۵۲۰	۱۲۵۱۵	۱۲۵۲۲
۱۲۵۲۱	۱۲۵۱۹	۱۲۵۱۷
۱۲۵۱۶		۱۲۵۱۸

۱۲۵۲۳

جن آمده پس طرح دوازده باید کرد بوده اگر خویند غالب آمده باز صاحب اختیار است
که هر یک ازین هر دو تعویذ نوشته میکنند پس بعد از نوشتن تعویذ در انگشتان
خود بمالد و بطرف جن اندازد عاجز خواهد شد و اگر غالب جن آمده پس تعویذ
پسین را نوشته و در انگشتان خود بمالد و برود بطرف جن اندازد عاجز
شود و اگر مساوات افتاده در طبایع پس تعویذ پسین را نوشته و
در انگشتان خود بمالد و بطرف جن اندازد و جن عاجز گردد اما منع است
رفتن بر روز شنبه و یکشنبه که هرگز نرود در حالت مساوات و مغلوبی
خود و اگر از کسی خلاص نشده باز طرح هفت هفت در اسم جن اندازد مع
ضم اسم احد الدین باید کرد پس اگر یک ماند مرض روز شنبه است و اگر
دو ماند مرض روز یکشنبه است باز منع از رفتن بطرف جن اند باید کرد
و بدیگر روزها برود و غالبی و مغلوبی در طبایع اینست که آتشی غالب
است بر همه طبایع دیگر بعده بادی غالب است بر خاکی و آبی و این هر دو طبایع
بر آن هر دو طبایع مغلوب است دیگر این تعویذ برای دفع مرگی در
گلو بندد

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم و صل علیه



دیگر ترتیب مجربی اینست که اول هفت بار این پلیته نوشته و هفت روز در چلم
بکشد ولیکن زیر او و بالای او سپند بخور شرط است و پلیته اینست
علیقا تلیقا تملیقا
و این اسما که بحق یا الله یا علی یا ودود یا بدوح یا رحیم
یا کریم یا غفور یا شکور یا سمیع یا بصیر یا جبار یا قهار یا حلیم یا علیم یا حکیم
یا ستار یا باسط هفت جا نوشته یعنی هفت تعویذ کرده و دران هفت
روز یک یک در شیر یا در آب بنوشد یعنی آن هفت پلیته و این سیزده اسما
هفت تعویذ نوشته در یک هفته بکند بعده اول درود و یازده بار ربنا که اول
از پنج ربنا میباشد بخواند و باقی چهار را هم یکبار بخواند و آخر هم درود بخواند و سی
مصری یادم کند و از ان شربت کرده بنوشد بعده دیگر روز اول و آخر درود
بخواند اول ربنا هم خوانده و دویم ربنا دوازده بار بخواند و باقی سه را هم یکبار
خوانده و مصری دم کرده و شربت کند بنوشد بعده سیوم روز اول دو
ربنا را یکبار خوانده و سیوم ربنا سیزده بار بخواند و باقی دو را هم خوانده
اول و آخر درود بخواند و مصری یادم کند و شربت کرده بنوشد بعده
چهارم روز اول و آخر درود بخواند و اول سه ربنا را یکبار خوانده و چهارم
ربنا را چهارده بار بخواند و باقی یک را یکبار بخواند و مصری یادم کند شربت کرده
بنوشد

بنوشد بعده پنجم روز اول و آخر درود و اول چهار ربنا را یکبار خوانده و پنجم
ربنا را پانزده بار بخواند و مصری یادم کند و شربت کرده بنوشد بعده اول و آخر
درود و این پنج ربنا را مجموعه چهل و یکبار بخواند و بر مصری یا بر نمک کف کند
آن مصری یا آن نمک در هفت روز با طعام بخورد بعده اول و آخر درود
و در میان یک ربنا بموکل اسماء اصحاب انجیلی بااین ترتیب پنج تعویذ نوشته
یک تعویذ در گلو بندد و باقی چهار تعویذ را در چهار گوشه خانه خود بنهد ولیکن
این شرط است که هر تعویذ را در خشت میانه تهی بنهد بجائیکه دیوار آلوده و مطلع
بسرگین نباشد آنجا میخ بزند و آن خشت که تعویذ درو میباشد بآن میخ آویزان
کنند در چهار گوشه خانه این چهار تعویذ با این ترتیب بکنند و آن پنج ربنا اینست
ربنا ما خلقت هذا الخ ربنا انک من تدخل النار الآیه ربنا اننا سمعنا الآیه
ربنا فاغفر لنا الآیه ربنا و آتنا ما وعدتنا الآیه و آن سه حضرات اینست
بسم الله الرحمن الرحیم شملکگ بلاگگ طلکگ تبدر خبدر جنکس
منکس بلو جلو فلو یلو یا قاهر تقهرت بالقهر والقهر فی قهر
قهرک یا جن کجیک حاضر آوردی حاضر شو حاضر شو من جانب المشرق
و المغرب حاضر شو حاضر شو من جانب الایمن و الایسر حاضر شو حاضر شو

ال کف ساعت الوحا الوحا العجل العجل اطيعوني افنوني اجيبوني ار
مدني حاضر شو حاضر شود دیگر بسم الله الرحمن الرحيم عزمت علیکم یا معشر
الجن والانس الٓ الٓ بلٓ بلٓ تلٓ تلٓ حنا خنا [illegible]
قحونک جنیک جبیک الميم الميم غربا غربا قهرا قهرا بنیا بنیا شدیا
شدیا هر که جن در وجود باشد زود زود بیا صدق سلیمان
بن داود و دعم دیگر بسم الله الرحمن الرحیم قلنا یا نار کونی بردا
وسلاما علی ابراهیم وارادوا به کیدا فجعلناهم الاخسرین طفیل حضرت
شیخ عبد القادر جیلانی عظمت علیکم رب اقافیل و اسما
عیل ملکان سلطان یا سلاطین الجن والانس در رویدش
و بفکنندش بیا بحرمت این نامها زود زود بیا حاضر شو
حاضر شو صدق سلیمان بن داود و دعم دیگر این تعویذ برای
سحر مطلق در گلو بندد و اگر سحر پریان بود این تعویذ نوشته
در چشم چند ار بمالد سحر او دفع گردد تعویذ اینست

عمر خطاب	یا قیوم	حیدر علی
یا الله	[illegible]	یا محمد
ابوبکر صدیق	یا حی	عثمان غنی

[illegible] برای فرزند [illegible] بنویسد و در موم بپیچد و در [illegible]
[illegible] بکند [illegible] از آب پر کرده و آن تعویذ درون سبوچه
[illegible] بکند و هر یکی [illegible] و چنین یکبار آن سبوچه را بجنباند مدت هشتش
ماه یا نه ماه تعویذ اینست

٢٠	٩٤	٩	٨
٨	٦	٩٤	٢٠
٩٤	٠٢	٨	٦
٦٠	٨٠	٠٢	٩٤

انهم یکیدون کیدا
واکید کیدا فمهل الکافرین امهلهم رویدا دیگر تعویذ
برای نظر در گلو بندد دفع گردد اینست

جبرائیل	میکائیل	اسرافیل	عزرائیل
توریت	انجیل	زبور	فرقان
اشفعت	اشفعت	اشفعت	اشفعت
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

~~دیگر [illegible] برای [illegible]~~
دیگر این اسما برای خلاصی قیدی از قید و [illegible] و از برای
تسخیر حکام اول و آخر درود داول ازین اسما اسماء اصحاب
کهف نوشته بمه چهار بسم الله ترتیب نوشتن اینست که
اول غسل کرده بعده بنویسد برای خلاصی قیدی در کمر بندد و برای تسخیر
حکام در قطاد دستار بهند و در مقابل او بنشیند که نظر او بران
تعویذ بیفتد اسما اینست بسم الله الرحمن الرحیم الهی بحرمت توخند
ام موسی عم نخایکه نخا بزه نخایکه نخا بزه بوخابره بوخابره لوخابره

یوخابزه یوخابزه یوحونی فارغنی فارغنی یوحقی رابطه هشد کنده

نکهده شمونی یوخانه ... یا رفع [illegible] حمل که خام می اندازد

این آیه است وَبِالْحَقِّ اَنْزَلْنٰهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا اَرْسَلْنٰكَ اِلَّا مُبَشِّرًا

وَّنَذِيْرًا اول روز پنج بار بر پنج عدد شیرین دویم روز سه بار بر سه عدد شیرینها

سیوم روز دو بار بر دو عدد شیرینها چهارم روز یکبار بر یک عدد شیرین دهد

در هر روز خوردن دهد **دیگر ترتیب حصار اینست** اول هفت بار

درود بخواند بعده هفت بار الحمد بخواند بعده هفت بار آیة الکرسی

بخواند بعده هفت بار کلمه تمجید بخواند بعده هفت بار قل هو الله بخواند بعده

هفت بار لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّيْ كُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِيْنَ بخواند

بعده باز هفت بار درود بخواند ۱۲ برای فرزند دادن [illegible]

نقش

تا بند کرباس یازده نوشته کند بخورد دهد ... برای درد

خلخ ... تا به آخر سه بار بخواند آب دم کند بخورد دهد

سه سیپاره
از زبان
حافظ جی

[illegible]

عمر که تشد صرف نیم قند بر دو   افزونکش اگره در اگه

ز انقلاب گردش گردون ... خرش اگر ...

ورکی کی نشته دوطن ورځي   نه ستر بی خوبي دورز دلوځي

خوراک د آدمي دال چیالي   ځلونظر پا بزظ ځلونزه ورځي

بارک ماهي دي برادوه توکه   په سپین وزده په سپین رودکه

بولاک دو نیز د بخوي خصلت دي   ولیکي رده لوڅه مترو که

باب در بیان خرید کردن چار پایان

جهن جهن وار اوته نالئين کهوڙا نا ايت وار

سوار دهاڙي کا ٿو نالئين منجه نا منکلوار

ٻڳهه وار ناکده لئين بکري ويس وار

پهيدان سکرجي لئين جان و پهيو هار

باب در بيان حساب روزان

روز آخر چهارشنبه خورده زنده هر برزه جد و در بالا خوردند

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام قولا من رب الرحیم سلام علی نوح فی العالمین انا کذالک
نجزی المحسنین سلام علی ابراهیم انا کذالک نجزی المحسنین
سلام علی موسی و هارون انا کذالک نجزی المحسنین سلام
علی الیاسین انا کذالک نجزی المحسنین سلام علیکم طبتم
فادخلوها خالدین انا کذالک نجزی المحسنین سلام
هی حتی مطلع الفجر

پتاس سرخ رنگ یک بوتل قیمت ع
سفیدا کاشغری نیم آثار زیبق یک پاو

رسالهٔ میراث

بسم الله الرحمن الرحیم

شش بود فرض مقدر در کتاب حق عزیز
نصف و ربع و ثمن باشد ثلث ثلثان سدس نیز
ده و دو باشد ذو الفرایض نیست زان نقصان کثیر
از رجال چار باشد و ز زنان هشت گیر
از رجال زوج و اب جد و اخ خیفی بود
و ز نساء و بنت بنت الابن و زوجه ام بود
اخت عینی و دگر علی و خیفی هم شمار
هشتمین جده صحیحه دیگر این است کار
پس از آن احوال اصحاب فرایض را بگیر
من نکردم نظم آن را کرد مخدومی فقیر

احوال اب ثلثه

سدس باشد مر پدر را با پسر و ابن پسر
سدس و تعصیب آید پس با دختر و دختر پسر
عصبه محض است گر زیشان نباشد هیچ کس

یا پسر و ابن پسر یا دختر و دختر پسر

احوال الجد

جد چون پدر است در احوالها
جز مسائل چار دائم جا بجا
حجب و اخوت رد ام سوی ثلث باقی
پس سقوط ام اب هم اخذ ارث
جد محروم است از میراث خویش
با پدر زیرا که اقرب از وی هست پیش

احوال اولاد الام

هست مر اولاد مادر را سه حال
سدس گر باشد یکی بی قیل و قال
ور بود اثنین یا ما فوق هم
ثلث باید داد ای صاحب کمال
قطع اولاد مادر با ولد
با پدر با جد خود کس را ... قال
قسمتی یکسان نهاد اندر میان اولاد
کل

گر شما باشد وگر باشد رجال ... ضعف شو ... بی ولد
ربع باشد گر بود اورا ولد با ولد ثمن است زن را ربع بی ولد
نیست جز این حالتی دیگر وی در دل خلد
احوال البنات
در بنات صلب حالت سه است لنصف للواحد
ثلثان فوق دو اینست با پسر آمد نصیب مرد حظ الانثیین
نی ز بهر فرض بلکه از بهر تعصیب وی است
احوال بنات الابن
چون بنات صلب در احوالها هست بنات الابن در ایم حالها
لیک حال چند وی زاید است
از بنات صلب کان نیست لها
سدس با یک بنت صلبی مر بنات ابن است
با پسر بنتهم باشد لیکن سهم لها
لیک با ایشان چو اخ ایشان بود
عصبه گردانند ایشان کلها

احوال الاخوات

خواهران عینی میت را بود احوال پنج

نصف گر باشد یکی ثلثان گر باشند [illegible]
با وجود اخ اعیانی بنت الاب [illegible]
عصبه گردان جمله اسهام ستان [illegible]

احوال علّی

خواهران علّی میت را بود احوال هفت
نصف مر یک را است ثلثان هر چه دو اند [illegible]
سدس ایشان را است با یک خواهر عینی فقط
ور بود اثنین عینی معذرت باید بجست
لیک با ایشا چو اخ علّی بود عصبه میکردند همه
بازگشت ور بود ملحق بدیشان دختر و دختر پسر
عصبه میکرد آن بدان نهج که عینی گذشت
شک نباشد در سقوطشان جد در غیر [illegible]
خواهر عینی چو با بنت عصبه گردد ای جوان
اندرین حالت بنو العلات را اسقاط بدان

احوال جده

جده بعدی ساقط است با جده نزدیکتر
جده را سدس است معین گرچه باشد بیشتر

جمله جده ساقط است و باو بود ام [illegible]
جده ابوی باید گردد ساقط همچنان

احوال ام

در فرایض چون به بینی هست مادر را سه حال
سدس با ولد است و ولد الابن پی از قبیل قال
مثل مذکور است گر باشد دوی از اخت و اخ
ور بود علّی و یا خیفی درین هر دو فعال
ثلث از کل است چون نبود ازین مذکور کل
من ذوات سدس مذکور است من ارباب حال
ثلث ما یبقی است بعد از فرض احد الزوجین
منحصر این حکم گشته در دو مسئله در مال
گر زمیت شوهر مانده است با مادر پدر
یا پدر مانده است با مادر دگر زن از بعال
نظم کرد احوال اصحاب فرایض را الفقیر
بهر حفظ احکام بی دعوی بفضل ایزد کمال

باب العصبات

ابن ابن ابن است پس پدر پس جد و لاخ
هست عینی پس علی پس چنان است ابن اخ
عم عینی و عم علی پس بنوشان ام چنان
عم اب پس جد است باز معتق عصبه دان

فصل خامس

مخرج هر یک بدانی تا شوی اهل یقین
نصف از دو ثمن از هشت ربع را چار است یقین
ثلث ثلثان از سه باشد سدس را از شش بگیر
غیر نصف ربع را است ده و دو مخرج از نظیر
ثمن چون با غیر نصف است مخرجش هست بیست و چار
سه از این عائل است در غیر عائل دان چهار
تمت تمام شد

برای [illegible]

اللهم وال من والاها و عاد من عاداها
حل لطف الله کاف [illegible] الکاف وحده الکاف فصده الکاف [illegible] برای باف
کل کاف کفان الکاف فی تعم الکاف ولله الحمد از شب چهارشنبه
در ماه محرم شروع کند [illegible] شب [illegible] بعدد [illegible] نوزده
باز هم شب [illegible] تا شب جمعه ختم کند [illegible]
اول آخر درود [illegible] است اللهم صل علی محمد [illegible] برای دشمن
و [illegible] الکرب [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] سجده [illegible] بار [illegible]
[illegible] بار [illegible]
[illegible]
[illegible]
۷۸۶ اللهم لک الحمد و الیک المشتکی و بک
المستعان و لا حول و لا قوة هر جا که دشمن پیش آید او نجا دم کند یک بار

جمال گوٹه پاره قایم ... هر یوی قلمی شود قایم شده
۳ ماشه ۳ ماشه ۳ ماشه

هرتال ورقی نوشادر یک بیضه مرغ ادویه درست
اوله اوله
در زردی بیضه همه ادویه کهرل کرده در جل مننه
ره نهر

هرتال ورقی اوت سار سنکهیا ... سنبل فار سفید
اوله اوله ... اوله

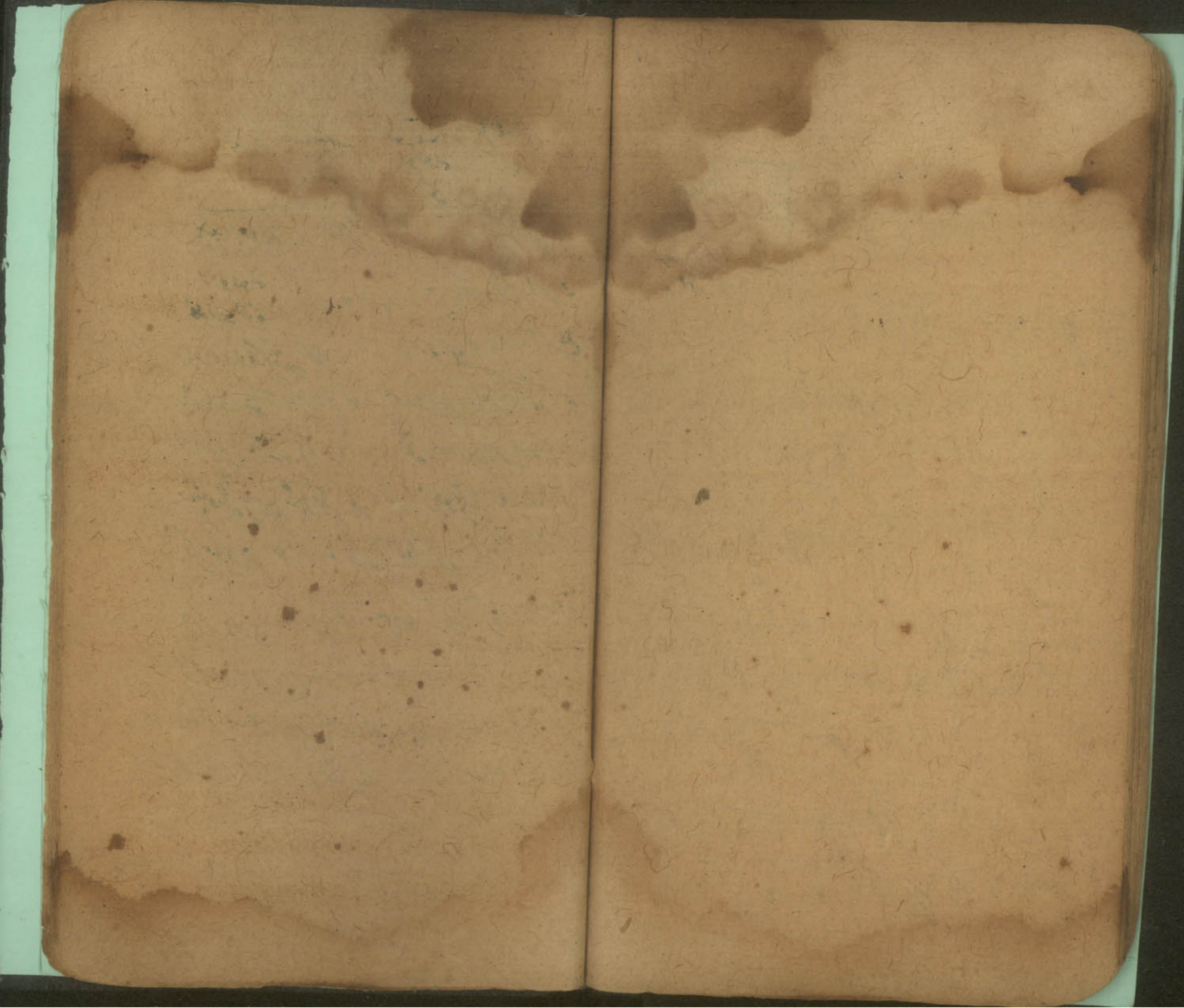
مردار سنگ دال چکنه سکهیو پاره
اوله اوله اوله اوله

زردی بیضه کهرل کند

سه قسم چین جلوتر جیفل ادویه
۳ توله ۵ ماشه
لونگ سنبل فار سفید کستوری
۵ ماشه ۳ رتی ... رتی
یک پاو روغن تل همه چیز در تیل انداخته
خوب مالش کند

دوری ادویات
از نبات ...
[illegible]

شب و روز	ساعت ۱	ساعت ۲	ساعت ۳	ساعت ۴	ساعت ۵	ساعت ۶	ساعت ۷	ساعت ۸	ساعت ۹	ساعت ۱۰	ساعت ۱۱	ساعت ۱۲
	پاس اول			پاس دوم			پاس سوم			پاس چهارم		
روز شنبه	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره
روز یکشنبه	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل
روز دوشنبه	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس
روز سه شنبه	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
روز چهارشنبه	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ
روز پنجشنبه	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد
روز جمعه	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری



العرتقناقی

نوعدلیر عصاتقیلیه لونگ ماالکنکنی
تولہ تولہ تولہ تولہ

جوبہ ۱۲ انڈے

چیپ بھوبی چہار آثر دوم

تولہ ڈالکر پیچھے
کا روغن نکالکر یہ روغن کو کرچھی میں ڈالکر
اوسکے آتش جلاویں جب یہ روغن کو خوب جوش ملے
تو اوسوقت کہ ثر دوم کو پیچ ڈالین پہر ادویہ کو
ڈالین قدری خناب نکہ رکھین پہر لیے پارچہ
مظبوطہ میں ڈالکر نچوڑلیوین بوقت حاجت مالش
کرلیوین ۱۲ نوعدلیر مالش برای قوت

چربی اسپ چربی سہنا چربی اسبکی تیمیم ادو
کولیکر گلادیوین میل جداکر دیوین پہر روغن لونگ کا
نکال لیوین یہی ملادیوین پہراُسکے بعد مالش
کرین انشاءاللہ تعالی تندرست ہوجاویگا ۱۲

الله الشافی

گیلا[illegible] ریت چهار روز دفن کرده باز پوست دور کرده
باز صد و یکبار در آب پاشوئیده کنند ادویه را در آن[illegible]
نی انداخته و یکپاؤ لبن انداخته در لبن خوب جوش کرده
آن لبن را بینداند بعد دیگر پاؤ جوش کرده قدری
آنرا نیز بینداند باز سیوم پاؤ جوش کرده آنرا
بیندازد باز چهارم پاؤ جوش کرده تا که لبن تمام
شود باز شهواره جنبیده کند خلط مخلوط شود
قدری نخود گولی بہ بندد + و یک صبح و یک شام
بخوراند هفت روز پرهیز از بادی و ترشی خوراک
روغن و نان گندم و عسل نمک و جماع نیز +

لونگ	سمندر جهاگ	زنگار	نو شادر
سه ماشه	سه ماشه	سه ماشه	

جفت [illegible]	افیون	فلفل گرد سفید	الاچی سفید
سه ماشه	سه ماشه	سه ماشه	سه ماشه

مرچ سفید	سهاگا	غایت [illegible]	کچور	سینی	هیم	گل کرده
سه ماشه	سه ماشه	سه ماشه				

این همه ادویه را کهرل کرده کیس[illegible] چنان مکنند
یک سلائی وقت خفتن و یک وقت دوپهر

براي قوت باه ٦٧

جوز بوا چهاره	مغز چلغوزه	خاشخاش نتی کوفته	
یکپاؤ	یکپاؤ	یکپاؤ	

افیون	کهو پره	مغز بادام [illegible]	تل سیاه
الوله	یکپاؤ	یکپاؤ	یکپاؤ

هفت بیضه زردی	تج الوله	تال مکهانه	
		الوله	

موسلی سفید و سیاه	بامن سرخ و سفید	دالچینی	
دو توله	دو توله	الوله	

قودري	اندرجو	سالب	
الوله	الوله	الوله	

سب ادویه کو کوفته کرکیا جدا جدا بیضه زردی ادویه
میں آمیز کریں لیکن تج و تال مکهانه موسلی و بامن
و دالچینی و سالب کوفته ان سب چیز و کهو
چکنی میں پیس لیویں پهر اس میں آمیز کر دیویں
پهر تین پاؤ روغن زرد کرهائی میں ڈال دیویں
جس وقت پگهل جاوے تو ادویه مذکوره کو ڈالیں جس وقت
روغن تمام هو جاوے تو عسل ایک سیر و یکپاؤ روسمیں
ڈالیں اور سکو حلوا بنا دیویں پهر اتار کر رکهه

برای مالش از زبان نصیر الدین چکوالی

خراطین جیجیوٹی ماجو ریگ ماهی

جلوٹری دال چینی لونگ ٹوپی دار جلم

دم گاوزجوهه عقرعقرا در زردی بیضه مرغ حل کرده

در شیشی آتشی میں تیل نکالیں یک ماشه طلاء کرنا وقت درد پیری

برای کشیده گی گلو انجیر ۵ دانه و شیر یک نیم پاو جوش کرده

و انجیر دانه در شیر گرم انداخته بخوراند پرهیز کند

نوع دیگر گلو

ملاٹھی لیسوڑا و عسل ملا کر وقت

خفتن لیسیدن بخوراند

از زبان

برای تماکو قند سیاه کوٹه لبن اک

و سه روز خمیر کرده در دو نلی انداخته پیاله بلا

دو چوب آتش دو اثار

پوست ماهی ریگ سبز ماجو مجیٹھ مرچ سفید

ترنج گل کرده طوطیه گل کرده سپاری یا بریان کرده

پوست ریٹھه بریان کرده بیخ کیکره سوخته

نوع دیگر مجیٹھ گلابی کتھه مرچ سفید

نیم پاو جهست نیم پاو نوشادر اول رگلابی رنگ واله
۲ توله
جهست در گوتهلی نهاده اول اولسار خوب ساییده
اول تحرو در چونڈی بر جهست انداخته که تمام شود باز
نوشادر خوب ساییده در چونڈی بر جهست انداخته تا که تمام شود
جهست یک ماشه بر یک توله مس انداخته

لذ زبان حاجی شیخ

[illegible] ملفوف کرده

[illegible] سرد کرده همه آرده

[illegible]

خوراک روسکول مقبول بمقدار ۲ تار

گوشت	حرمه	برنج	چرب	گندم
۲ تار	۴ تار	۶ تار	۱۰ تار	۱۲ تار

جعفریت

۷ تار

بحق مسک الله

٧٨٦ ع د د

انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر ان شانئک هو الابتر بود از زنان
خفتن دم جو قبرستان برسر قبری نشیند یک صورت ساخته از موشک همراه چند
قبر استاده کنند و سوره مذکور هزار بار بخوانند هر صد که تمام شود یک بر
بزنند بر سر آن صورتها بار چهل یکبار سوره مزمل بخوانند هر دفعه بر سر آن صورت
با شیر دوش بزنند سه شب بکنند برای تفرقه مرد و زن بر زبان گندم
سوره مزمل تمام بنویسد در آخر این حروف همراه نام زن و شوهر
یا بدوح عدد او سه بار نوشته کنند بسک سپاهی بخوراند ٧٨٦ برای بدبده
چگونه نیابد لا اله الا الله بر جانش محمد رسول الله و بستم زبانش
عصای موسی بر چشمش مهر سلیمان بر دهانش بستم خدا بان جادو دیوان و پریان
بستم دیوان و پریان بستم زبان جونده گان و گوزندگان و جمله گزندگان
یکصد بار بخوانند بر دانه گال یا پاره دم کنند به بودنه خود بخوراند ایضاً دم
بودنه الهی بحرمت علیها مکسلمینا کشفوطط تبیوس طیبوس کشا فطالوس
بودس بهوسی آذر اسم کلهم قطمیر و علی الله قصد السبیل و منها جائر
ولو شاء لهداکم اجمعین فقط روز هفت بار در دو بخوانند از نماز
پاک رسیده عاجل یکبار بخوانند و آخرهم در دو دعا یکبار بخوانند بر دانه گال
دم کنند به بودنه خود بخوراند

مثل عطر و فلید و عنبر
٢١ بار با وضو بخوانند
برای ... ب برسر او بنهد ... مثل ... یاد ...

قل هو الله احد بحق جبرائیل الله الصمد بحق میکائیل لم یلد و لم یولد بحق
اسرافیل و لم یکن له کفوا احد بحق یا عزرائیل و من الناس من
یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم کحب الله والذین آمنوا اشد حبا
لله والقیت علیک محبة منی ولتصنع علی عینی اذ تمشی اختک فتقول
هل ادلکم علی من یکفله فرجعناک الی امک کی تقر عینها ولا تحزن
وقتلت نفسا فنجیناک من الغم وفتناک فتونا یا معشر الجن والانس
ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون
الا بسلطان فقط برای ع د د لا اله الا ... منتر ... ولا ...
چل چنتر ولا منتر راجه ... اتری جان ...
راکهی رانی ... دوره آسمان کی جائی جاری ...
سب ... یا ... فقط بروز یکشنبه که هند و بمیرد سوخته شود خاکستر
آن بیارد ... صد یکبار بخواند لیکن چهارشنبه یا دوشنبه برای
خاکستر در لته بسته کنند به اندرون خانه ع د و اندازد

برای عدو

یا فتاح

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله محمد واله واصحابه اجمعین اما بعد بدانکه این اسناد دعای عقدة المحبت است سبب دوستی غایت مجرب است از یکصد و چهارده سورة قران مجید جمع کرده شده است چنانکه هیچ در عمر خود یکبار این دعا به نیت دوستی بخوانند دل آنکس تا [illegible] بگرداند و اگر [illegible] دور باشد حاضر شود و از محبت دیوانه گردد و اگر بر شیرینی بخواند و بدمد و مطلوب را بخورانند تا زنده باشد جدا نشود و اگر کسی را زر خواند یکبار بر خود بدمد هیچ او را ببیند دولت و محبت او گردد و اگر کسی خواند بر فلفل و گلاب بدمد بر روی و موی خود مالد همین حکم است و اگر بنام دیگری بخوانند تا هم محبت او گردد و اگر کسی تسبیح موم بقدر نقطه دانه راست کنند و بر [illegible] هر روز یکبار بخوانند و در خانه بیاویزد بنام هر که بخوانند آن شخص از دوستی بیقرار گردد و آرام نیابد و اگر در میان زن و شوهر محبت و موافقت نباشد باید این دعا خوانده بر شیرینی بدمد و طالب و مطلوب را بخورانند غرض محبت حاصل آید و اگر کسی را معشوق دور باشد باید بر خوشبو و یا عود و یا مشک بنام آنکس بخوانند و بسوزد و اگر در زنجیر باشد هم گسسته خود را برساند و اگر خواند بر سیب و یا میوه بدمد مطلوب را خوردن دهد بیقرار گردد و غرض حاصل آید و خواندن این دعا بر خوشبو

بدمد مطلوب بخورد [illegible] همین حکم است و اگر این دعا را بر کوه بخوانند کوه هم بجنبش آید مجرب [illegible] گردد [illegible] دعای عظیم [illegible] عقدة المحبت این است بسم الله الرحمن الرحیم دل [illegible] فلان بن فلان [illegible] فلان بنت فلان یا رب یا رب یا رب [illegible] فلان بن فلان [illegible] فلان بنت فلان [illegible] قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر تولج اللیل فی النهار وتولج النهار فی اللیل وتخرج الحی من المیت [illegible] بغیر حساب قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم والله غفور رحیم قل اطیعوا الله والرسول یحبونهم کحب الله والذین امنوا اشد حبا لله [illegible] الحمد لله رب العالمین یا رب یا رب یا رب هر دو چشم فلان بن فلان [illegible] یا ایها الملؤا ایکم یاتینی بعرشها قبل ان یاتونی مسلمین قال عفریت من الجن انا اتیک به قبل ان تقوم من مقامک وانی علیه لقوی امین قال الذی عنده علم من الکتاب انا اتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک فلما راه مستقرا عنده قال هذا من فضل ربی لیبلونی ءاشکر ام اکفر ومن شکر فانما یشکر لنفسه ومن کفر فان ربی غنی کریم الرحمن الرحیم یا رب یا رب یا رب [illegible] فلان بن فلان را [illegible] سمعنا واطعنا واولئک هم المفلحون ومن یطع الله ورسوله ویخش الله ویتقه [illegible] ان یجعل بینکم وبین الذین عادیتم منهم مودة والله قدیر والله غفور رحیم [illegible]

ایاک نعبد وایاک نستعین یارب یارب یارب بحق این دعا و زبان که فلان بن فلان را کو با

فلان کن بمهر و دوستی بحق و راودته التی هو فی بیتها عن نفسه وغلقت الابواب قال انه ربی احسن مثوای

مثوای انه لا یفلح الظالمون قد شغفها حبا انا لنریها فی ضلال مبین قالوا تالله تفتؤ تذکر

یوسف حتی تکون حرضا او تکون من الهالکین اهدنا الصراط المستقیم یارب یارب یارب دوستی و محبت فلان بن

فلان گیران میم کن بمهر و دوستی بحق فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من

حولک فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین بحق

کهیعص وطه ویس وطسم وحم عسق وبحق ق والقرآن المجید وبحق ن والقلم وما یسطرون

گرفتم دل و جان و هفت اندام فلان بن فلان بمهر و دوستی بحق والقیت علیک محبة منی ولتصنع علی عینی

اذ تمشی اختک فتقول هل ادلکم علی من یکفله فرجعناک الی امک کی تقر عینها ولا تحزن اللهم بحق

یارب یارب وبحق جبرائیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل اللهم بحق توریت موسی وبحق انجیل عیسی وبحق زبور

داود علیه السلام وبحق فرقان محمد رسول الله صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم وبحق صراط الذین انعمت علیهم گرفتم

دل و جان و هفت اندام فلان بن فلان را طالب و خواهان مهر گردان بمهر و دوستی بحق آدم و حوا و هابیل و شیث

و ادریس و نوح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوشع و یونس و هود و شعیب و موسی و هارون و خضر

والیاس و ذو القرنین و یوسف و ارمیا و دانیال و عزیر و عیسی و شمعون و جرجیس و محمد مصطفی صلی

الله تعالی وسلم علیهم اجمعین یارب یارب یارب بمهر و دوستی دل فلان بن فلان را مهربان گردان بر من بحق این

آیات

آیات مکتوبات از اول تا آخر بحق یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات

والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان فبای آلاء ربکما تکذبان از فرشتگان و از پریان بشنوید گفتار

من و مطیع من باشید و فرمان [illegible] بمهر و دوستی [illegible] دل فلان بن فلان بگردید این آیات

تا کلام مجید بحق شفیع آورده ام گرفتم دل و جان و هفت اندام فلان بن فلان را بمهر و دوستی خود

بحق اصلحنا له زوجه انهم کانوا یسارعون فی الخیرات ویدعوننا رغبا ورهبا وکانوا لنا خاشعین

والف بین قلوبهم قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم والله غفور رحیم

یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا قد شغفها حبا گرفتم دل و جان فلان بن فلان را بمهر و دوستی خود

بحق بسم الله اول انبیاء آدم صفی الله و آخر انبیاء محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه

وسلم بحق غیر المغضوب علیهم یارب یارب یارب بمهر و دوستی فلان بن فلان را بجانب من

بحق فاذا برق البصر وخسف القمر وجمع الشمس والقمر وان تعفوا وتصفحوا وتغفروا فان الله

غفور رحیم زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضة

والخیل المسومة والانعام والحرث ذلک متاع الحیوة الدنیا والله عنده حسن المآب فلا جناح

علیهما ان یصلحا بینهما صلحا والصلح خیر واحضرت الانفس الشح وانه علی ذلک لشهید وانه لحب الخیر

لشدید وکلا العالمین آمین یارب یارب گرفتم دل و جان و هفت اندام فلان بن فلان را بمهر و دوستی

بنام [illegible] لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین

رءوف الرحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم فقال انی احببت
حب الخیر عن ذکر ربی حتی توارت بالحجاب ... [illegible]
فلان بن فلان را بعشق ... بنام خدای عز و جل و بنام محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم
و بحرمت بیت الحرام و الرکن و المقام و بحرمت خضر ... پاک رسول صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه
کرفتم ازرق یا ... فلان بن فلان ... قال عفریت من الجن انا آتیک به قبل ان تقوم
من مقامک و انی علیه لقوی امین ولقد فتنا سلیمان و القینا علی کرسیه جسدا ثم اناب یا معشر الجن ان استطعتم
ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان ... [illegible]
یارب یارب بحرمت این نامهای بزرگ ... عرش عظیم بزرگ ...
در دل فلان بن فلان ... گردان یا الله یا الله یا الله یا رحمن یا رحمن یا رحیم یا رحیم یا رحیم
بحرمت این نام ... یا الله یا الله یا الله یارب یارب یارب بحرمت ...
آفتاب و ماه ... [illegible]
فلان بن فلان را روشن گردان ... یا الله یا الله یا الله ... [illegible]
علیه السلام آهن را نرم گردانید ... یارب یارب یارب ... فلان بن فلان ...
گردان یا الله یا الله یا الله یارب یارب یارب بحرمت این نامها ... سلیمان علیه السلام ...
و ببرکت آن نام ... فلان بن فلان را در عشق و محبت

ما سوار

ما سوار ... [illegible] ... یا الله یا الله یا الله یارب یارب یارب بحرمت ...
آن نامها که در قرآن مجید ... [illegible] ... محمد مصطفی صلی
الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم ... یا مقلب القلوب و الابصار دل فلان بن
فلان ... [illegible]
قرار ... یا الله یا الله ... یارب یارب یارب بحرمت سید المرسلین و شفیع المذنبین و خاتم
النبیین و حبیب رب العالمین ... دوازده امام و چهارده معصوم پاک
و جمیع ... [illegible] ... یا ذو الجلال و الاکرام ...

اللهم انا نجعلک فی نحورهم و نعوذ بک من شرورهم

٨ ١	١١ ٦	١٤ ٩ع	٢
١٣ ٣	٤ ٩ع	٧ ٦	١٢ ٨
٣ ٩	١٦ ٨	٩ ٩ع	٩ ٣
١٠ ٩	٥ ٤	١٥ ٨	١٠٦

یا ودود
این اسم یکهزار
و یکبار بخواند ...
... [illegible]
و طالب مطلوب را
بخواند

برائت و داره ... [illegible]
فرعون ... فرعون غرق ...
... [illegible]

لی خمسة اطفی بها حر الوبا الحاطمة
المصطفی والمرتضی وبنیهما والفاطمة

برای روزی یا حیّ یا قیوم یا غفار یا ستار یا صلوات
یا سلام یا رسول الله یا کریم یا رحیم یا ذو الجلال
والاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین اول ماه رجب جمعه که مردم خواب
شود غسل کرده و پیک لنگ بنشیند یکصد یکبار خوانده یا شد
روز آخر ... بار بخواند هفت جمعه متواتر بخواند

۷	۸	۱
۴	۱۰	۱
۲	۵	۸
۹	۱۱ ۱۲	۶

روز اول یازده بنویسد باز هر روز
ده ده نوشته کنند نوشتن بوقت
طلوع شمس کنند

۱۵

۶	۱	۸
۷	۵	۳
۲	۹	۴

هر روز چهار شنبه بعد از نماز صبح سخن نکنند
بجای برود که آواز کس نشنود یا نزده دایره کوب
بزمین بنویسد باز خراب کرده بیاید از چهار شنبه
تا چهار شنبه دیگر زکوة پوره شد

از زبان حضرت ... ب
از زبان ... دولت پوره ...
از زبان ... دوازده



